

هو العليم

بررسی مساله تعدد زوجات و ازدواج موقت (۱)

سلوک خانواده - قم - جلسه ۹

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطَّاهِرِينَ
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

حرکت به‌سوی کمال برجسته‌ترین قوانین فطری در موجودات

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيبُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

«راه و ممشای خودت را براساس دین حنیف قرار بده، دینی که پاک است؛ از هر آلودگی مبرا و معرّا است، این دین، همان فطرت انسان است که خدای متعال این فطرت را در وجود هر انسانی قرار داده است و این پیروی براساس قوانین فطری است. قوانین فطری قوانینی است که قابل تغییر نیست.»

از زمانی که حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام خلق شده است، این قوانین در وجود او به ودیعه گذاشته شده بود، همین‌طور افراد بعد از او و زراری او تا زمان ما و تا هنگامی که انسان و آدمی از این نسل به‌وجود می‌آید، این مسئله فطرت در وجود او نهفته شده و باید بر این اساس حرکت کرد.

من‌باب‌مثال قبح دروغ، این یک مسئله فطری است؛ در زمان حضرت آدم این‌طور بوده و بعدش هم به‌همین کیفیت بوده و الآن و بعد از این زمان هم به‌همین وضع خواهد بود؛ کمک به‌هم‌نوع، این از قوانین فطری است؛ مساعدت به‌هم‌نوع از قوانین

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰.

فطری است؛ انفاق و ایثار از قوانین فطری است؛ حرکت به سوی کمال، از اولین و برجسته‌ترین قوانین فطری است، هر ناقصی می‌خواهد خودش را به کمال برساند و این مسئله در ناموس عالم خلق، وجود دارد، فقط اختصاص به انسان ندارد.

اگر یک دانه و بذر سیب در روی زمین بیفتد شروع می‌کند خودش را به مراتب کمالی برساند و همین‌طور نمی‌ماند، در صورتی که شرایط برای او آماده بشود، آب به او داده بشود، خورشید بر او بتابد، زمینه، زمینه مساعدی باشد، این دانه سیب، خود را متوقف نمی‌کند، شما بعد از سه روز می‌آید و می‌بینید که سبز شده است، شما یک گندم را وقتی که در همین ظرف‌های عادی بگذارید و به آن مقداری آب بدهید، بعد از دو یا سه روز می‌بیند که این گندم جوانه می‌زند، گندم می‌گوید: من باید به سمت کمال حرکت کنم. این قانون، قانون فطری است؛ یعنی در نظام تکوین، مسئله حرکت به سوی کمال نهفته شده است، تمام وجودات دارند خودشان را به مرتبه کمالی می‌رسانند، وقتی که یک دانه سیب

دارد به گیاه تبدیل می‌شود، آن گیاه بالا می‌آید، رشد می‌کند و تبدیل به یک درخت می‌شود و آن درخت میوه می‌دهد، پس این دانهٔ سیب به مرتبهٔ کمال خودش رسید.

همهٔ موجودات در نظام عالم برای رسیدن به مرتبهٔ کمال و همان مرحلهٔ کمالی خودشان در تکاپو و در تلاش هستند، انسان هم از این قاعده مستثنی نیست. اگر هیچ عاملی، هیچ سببی و هیچ منبّه‌ی انسان را متوجه این قضیه نکند، این مسئله در درون انسان، همین‌طور در حال کنکاش و جستجو است که من کیستم و چیستم و برای چه آمده‌ام و به کجا خواهم رفت؟ این مسئله، همان مسئلهٔ فطری است. انسانی که خود را محتاج و ضعیف و ناقص می‌بیند، این سؤالات را همیشه در درون خود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. اما چرا خدا یک‌هم‌چنین حرفی را در درون خودش نمی‌گوید که من کیستم و چیستم و به کجا می‌روم؟ چرا؟ چون خدا غنی بالذات است، خدای متعال صمد است، صمد یعنی توپُر. نقطهٔ ضعف در مراتب وجودی پروردگار معنا ندارد؛ نقطهٔ نقصان معنا ندارد. خدای متعال استعداد نیست که به

فعلیت برسد، نقص نیست که به کمال برسد، ضعف نیست که به قوه برسد، تمام مراتب وجودی پروردگار ناشی از استغناء ذاتی است، یعنی ذات پروردگار محتاج به غیر نیست، همین طور ممکن است اولیاء خدا هم به این مرتبه برسند منتها در سایه عنایات حضرت حق تعالی.

بی نیازی امیرالمؤمنین از دیگران و نیاز دیگران به او، دلیل رجحان حضرت است بر دیگران

راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام جاهز عبارتی دارد، وقتی که از او سؤال می کنند که آیا علی برای خلافت افضل است یا ابابکر و عمر؟ جاهز از علمای اهل تسنن است ولی در اینجا عبارت خوبی دارد، می گوید:

غَنَاءُهُ عَنِ الْكُلِّ وَ احْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ دَلِيلٌ عَلَى رُجْحَانِهِ^۱

«اینکه علی در این عالم از همه بی نیاز است [و همه در این عالم به علی نیازمند هستند، این دلیل بر رجحان علی است.]»

خب الآن نیاز ما به چیست؟ نیاز ما از نقطه نظر

^۱ . تفسیر البیان، ج ۵، ۵۲۴:

«سُئِلَ الْخَلِيلُ عَنْ أَحَقِّيَّةِ عَلِيٍّ بِالْخِلَافَةِ بَعْدَ النَّبِيِّ مُبَاشَرَةً فَقَالَ: "اِحْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَ اِسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ الْكُلِّ وَ هَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ هُوَ إِمَامُ الْكُلِّ ...".»
معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۱۷:

«و نیز از خلیل سؤال شد: دلیل آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام امام بر همه است در همه امور چیست؟ در پاسخ گفت: "نیازمندی همه به او و بی نیازی او از همه کس".»

علمی منظور است دیگر، یا از نقطه نظر مسائل معیشتی و اقتصادی است. از نقطه نظر علمی ما محتاج هستیم، ما برای مطالعاتمان محتاج به کتب هستیم، محتاج به تعلیم و تعلّم هستیم، برای مسائل و احتیاجات ظاهری، محتاج رفتن به پیش متخصص هستیم، برای بنا، محتاج رفتن به پیش مهندس و بنا هستیم، برای سلامتی محتاج رفتن به پیش طبیب هستیم، برای ساختن درب و پنجره محتاج رفتن به پیش آهنگر هستیم، آیا این طور است یا نه؟ اگر الآن امیرالمؤمنین علیه السلام در دنیا باشد محتاج به کیست؟ آیا امیرالمؤمنین برای مسائل علمی و فقهی محتاج به کتاب رساله عملیه است؟! آیا امیرالمؤمنین برای مسائل فلسفی محتاج به کتب ملاصدرا و بوعلی است؟! آیا برای مسائل طب و پزشکی محتاج به مطالعه کتاب های رازی و قانون بوعلی و طب امروز است؟! هان؟! اگر تمام دنیا در یک طرف جمع بشوند، امیرالمؤمنین هیچ احتیاجی به آنها ندارد و تمام دنیا به او احتیاج دارند، فقیه به او احتیاج دارد، فیلسوف به او احتیاج دارد، طبیب به او احتیاج دارد، مهندس به او احتیاج دارد، مخترع به او احتیاج دارد،

مکتشف به او احتیاج دارد، این احتیاج همه به او، این دلیل بر چیست؟ این دلیل بر رجحان است دیگر، رجحان یعنی فضیلت یک امر بر امر دیگری به جهتی از جهات. وقتی که امیرالمؤمنین از همه بی‌نیاز است و همه محتاج به او هستند، خب این دلیل بر این است که او بر همه راجح است دیگر.

خدای متعال از همه خلق بی‌نیاز است و همه خلق در وجود و آثار مترتبه بر وجود، محتاج به او هستند، لذا او صمد است و هیچ نقطه نقصی ندارد. فطرت انسان ما را به این مرتبه کمالی می‌خواند چون ما ناقص هستیم، اگر ما هم کامل بودیم خب دیگر تقاضایی نداشتیم، ولی این نقصان و ضعف ما اقتضاء می‌کند که این ضعف را به مرتبه کمال برسانیم، این می‌شود فطرت، این فطرت هم که تفاوت نمی‌کند، فطرت در همه زمان‌ها یکسان است، قوانین فطری در همه زمان‌ها یکی است، قوانین فطری در همه زمان‌ها لازم‌الاتباع است.

بحثی راجع به ازدواج مجدد چه به صورت دائم و چه به صورت موقت

قبل از اینکه به بیان آنچه مربوط به فطرت و آثار و پیروی از آن است، برسیم، باید مسئله‌ای را خدمت

دوستان و رفقا عرض بکنم. با توجه به مطالبی که به
سمع حقیر رسیده و با توجه به برداشت اشتباهی که
شده که حالا در این برداشت اشتباه، یا مقصر شخص
من بودم و مطالبی که مطرح کردم، یا اینکه
علی‌کلّ حال آن‌طور که باید و شاید مسئله و حدود و
ثغورش بیان نشده است، و بااینکه به‌طور کلی وارد
شدن در این مسئله برای من مشکل است ولی از
آنجایی که علی‌کلّ حال این مسئله یک مسئله شرعی
است و از نقطه نظر سلوکی و ارتباط سلوکی باید
مورد توجه قرار بگیرد، من چاره‌ای ندیدم که امروز
این مسئله را مطرح کنم، چون از خیلی از افراد،
به‌خصوص در این یکی دو ماه اخیر، مطالبی را
شنیدم که احساس کردم باید این مسئله برای رفقا و
دوستان، هم از نقطه نظر شرعی و هم از نقطه نظر
سلوکی روشن بشود، و آن مسئله ازدواج مجدد
است، چه به صورت دائم و چه به صورت منقطع.

در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -

آنچه ما از ایشان شنیده بودیم و حتی ایشان نسبت به
این مسئله تصریح هم کرده بودند، این بود که ایشان
در مسئله ازدواج منقطع و موقت، قدری تأمل

می کردند و مورد ازدواج موقت را فقط در مواردی می دانستند که امکان برای ازدواج دائم نیست، و حتی بسیاری از افراد هم در این زمینه با ایشان صحبت کردند و باینکه خود بنده هم راجع به این مطلب با ایشان دو مرتبه به طور خیلی مبسوط صحبت کردم و ادله ایشان را راجع به این نظریه خواستم، ولی به نظر می رسید که ایشان در بیان بعضی از این موارد دچار یک محذور هستند. عرض کردم که شاید گفته بشود که به طور کلی طرح این مسئله در این مجلس چندان ضرورتی ندارد ولی بی جهت هم نیست و از آنجایی که راجع به این قضیه مخصوصاً در این یکی دو ماه اخیر خیلی سؤالات مکرری از من شده، چه به صورت نامه و چه به صورت شفاهی، و من احساس کردم که نسبت به این قضیه، خلاف آنچه نظر بنده است، دارد مطرح می شود، لذا چاره ای ندیدم که دیگر این مسئله را به صورت علنی مطرح کنم، باینکه در پاسخ به همین سؤالات شفاهی و کتبی که از حقیر می شد، بنده نظر خودم را می گفتم، ولی به نظر می رسد که هنوز این جواب ها در اختیار

عموم قرار نگرفته است.

ما در شرع دو نحوه ازدواج داریم:

یکی ازدواج دائم است که هر شخص می تواند تا

۴ زن را به نحو دائم در یک زمان اختیار کند،^۱ که البته

ازدواج دائم دارای شرایط و تعهدهایی است و طبعاً

در ازدواج دائم شرایط سخت تری نسبت به ازدواج

موقت هست که شوهر و همین طور همسر مکلف

است که به آن شرائط و تعهدات عمل کنند.

دومی ازدواج موقت است که از آن به متعه تعبیر

آورده می شود.^۲ و این فلسفه ازدواج موقت، فلسفه

بسیار مهم و دقیقی است، چون ممکن است که

بعضی از افراد نتوانند ازدواج دائم کنند یا اینکه در

بعضی از شرایط اصلاً به طور کلی ازدواج دائم میسر

نباشد، و با توجه به خصوصیات و مسائل تکوینی و

۱. سوره نساء (۴) آیه ۳: ﴿فَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَىٰ مَوْلَاً فَلَا تَجْعَلُوا لَهُ سَبِيلاً﴾. سوره نساء (۴) آیه ۲۴: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لَهُمْ سَبِيلاً﴾. سوره نساء (۴) آیه ۲۴: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لَهُمْ سَبِيلاً﴾.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۲۴: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لَهُمْ سَبِيلاً﴾. سوره نساء (۴) آیه ۲۴: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لَهُمْ سَبِيلاً﴾. سوره نساء (۴) آیه ۲۴: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لَهُمْ سَبِيلاً﴾.

غرائضی که خداوند متعال در زن و مرد قرار داده است و همچنین نیاز زن و مرد به یکدیگر از این نقطه نظر، از طرف شارع مقدس ازدواج موقت هم تشریع شده است.

خب از یک طرف در بسیاری از موارد، شرایط ازدواج به نحو ازدواج مجدد به صورت دائم غیر ممکن است، از یک طرف هم وجود این غرائض و نیازها و احتیاجات یک امر طبیعی است، از یک طرف هم وجود بعضی از کاستی‌ها و کمی‌ها و موانع، این هم یک امر طبیعی است، از یک طرف میزان کمیت زن و مرد که الآن در همه دنیا این قضیه به یک نقطه بسیار مهمی رسیده و به طور کلی می‌شود گفت که تعداد زنان نسبت به مردها به طور متوسط بیش از دو برابر یا نزدیک به سه برابر هستند و با توجه به استعداد و آمادگی مرد برای این مسئله حتی تا سنین بالا - هفتاد سالگی، هشتاد سالگی، نود سالگی - و عدم آمادگی زن برای این مسئله در سنین کمتر از اینکه بخواهد به آن مرتبه بالا برسد، من حیث المجموع این قضیه (لزوم ازدواج مجدد برای

مردان) به عنوان یک مسئله واقعی، خودش را نشان می دهد.

عدم وجود امر مرحوم علامه طهرانی به کسی برای ازدواج مجدد

در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -

بعضی ها برای این مسئله ازدواج مجدد به عنوان ازدواج دائم به ایشان مراجعه می کردند، ایشان در تمام این موارد می فرمودند که: «خودتان می دانید، ببینید که چه چیزی را به صلاح خودتان می دانید و تشخیص می دهید.» من به یاد ندارم که خود ایشان در موردی به شخصی امر کرده باشند که ازدواج مجدد کند، یعنی بنده در ارتباط با ایشان که بودم به یاد ندارم که خود ایشان امر کرده باشند که فلانی! شما ازدواج مجدد بکنید! و اگر کسی بخواهد یک هم چنین ادعایی را بکند، این ادعا ادعای نابجایی است، چون من در همان سال آخر حیات ایشان که قضیه ای پیش آمده بود و یکی از دوستان ایشان مبادرت به ازدواج مجدد کرده بود و در بین اهل بیت و عائله اش و...، این مسئله را منتسب به مرحوم آقا کرده بود که ایشان گفتند که ما به این مسئله اقدام کنیم. من در بیمارستان یک شب که در خدمت ایشان

بودم از ایشان سؤال کردم که: آیا شما امر کردید که
فلانی ازدواج مجدد کنند؟! ایشان فرمودند:
«نه خیر!» گفتم: الآن این طور مطرح است! فرمودند:
«همین که من از بیمارستان مرخص شدم شما بگویید
که آن شخص و خانواده‌اش بیایند در منزل تا مسئله
را روبرو کنیم که آیا بنده گفتم یا نه؟!» وقتی که از
بیمارستان آمدند، من به آن افراد گفتم که بیایند در
منزل و آنها هم آمدند. ایشان جلوی خانم و اهل بیت
و بچه‌های آن شخص رو کردند به آن شخص و
فرمودند که: «آیا من به شما گفتم که ازدواج مجدد
کنید؟!» آن شخص گفت: «نه خیر، شما نگفتید.»
فرمودند: «پس من نگفته بودم!» گفت: نه! و دیگر
ایشان دنبال قضیه را نگرفتند. البته بعد آنها (خانواده
آن شخص) گفته بودند که آن شخص در منزل به
این نحو [که قضیه به امر مرحوم آقا نبوده است]
مطرح کرده است. ولی مرحوم آقا خواسته بودند که
در جلوی دیگران این مسئله مطرح بشود که دیگران
متوجه بشوند که این قضیه از طرف ایشان (مرحوم
آقا) نبوده است.

البته اگر کسی برای ازدواج مجدد اظهار آمادگی

می‌کرد، ایشان منع نمی‌کردند، می‌فرمودند که:

خودت می‌دانی، ما که جلوی حلال شرعی را نمی‌توانیم بگیریم! چیزی را که خدا حلال کرده است که ما نمی‌توانیم بگوییم که آقا این کار را نکن! خودت می‌دانی، نگاه به وضع خودت بکن، نگاه به وضع خانواده‌ات بکن، نگاه به وضع عائله‌ات بکن.

و در همان زمان مرحوم آقا حتی بعضی از افراد

– که حالا اسم نمی‌برم – بعدها در همین ازدواج

مجدد دچار مشکلات خیلی زیادی شدند و مسائل،

خیلی پیچیده شد و پخش شد و قضایا و

ناهنجاری‌هایی پیش آمد و قضیه صورت خیلی

نامناسبی پیدا کرد! و در تمام این موارد، خود

مسئولین و افرادی که در دور این قضیه بودند،

به نحوی می‌خواستند که ردپایی از دستور و امر

مرحوم آقا نسبت به ازدواج مجدد پیدا کنند در

حالتی که پیدا نشد، چون طرفین مسئله وقتی که پیش

مرحوم آقا آمدند و پرسیدند که: «آیا شما به ما اجازه

می‌دهید؟» ایشان می‌فرمودند که: «خودتان

می‌دانید.» من این قضیه را به یاد دارم که دوباره

آمدند و گفتند که: «آیا شما به ما اجازه می‌دهید؟ آیا

برای ما صلاح است؟» ایشان فرمودند که: «خودتان

می‌دانید.» دفعه سوم آمدند، باز ایشان فرمودند:

«خودتان می‌دانید.» چون آقا می‌دانستند که خب چه

مسائلی بعد در جریان است و به آن مشکلات و قضایایی که بعد متوجه این مسئله می‌شود واقف بودند. علی‌کلّ حال اینها ازدواج کردند و ازدواجشان به مشکل برخورد کرد و بعد هم جدا شدند. به هر حال روش و مرام مرحوم آقا به همین نحو بود.

فرهنگ بودن ازدواج مجدد و موقت در صدر اسلام و زمان‌های سابق

در زمان سابق، در صدر اسلام و همین‌طور در سنوات و سده‌های بعد از صدر اسلام تا همین قرن اخیر که این فرهنگ خارج آمد و بعضی از آن خصوصیات و آثارش را برای ما آورد، مسئله ازدواج و ازدواج متعدد و همین‌طور مسئله ازدواج موقت، این مسئله‌ای بود که جزو فرهنگ بود، یعنی ما وقتی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که در زمان ائمه علیهم‌السلام و همین‌طور بعد از آنها، کم افرادی بودند که این مسئله ازدواج برای آنها به‌نحو ازدواج واحد و ازدواج متفردی بوده باشد، کم اتفاق می‌افتاد، اغلب افراد ازدواج‌های متعددی داشتند حالا یا به‌صورت دائم یا به‌صورت غیر دائم. و آنچه ما از تاریخ و از ملل و نحل و علم‌الاجتماع، مسائل اجتماعی در نظر داریم، همه حکایت از این مسئله

می‌کند که اصلاً در زمان سابق زن بیوه خیلی نادر بوده است، خیلی نادر بوده که زنی که فرض کنید که شوهرش فوت کرده یا از شوهرش جدا شده بعد این زن همین‌طوری تنها باقی مانده باشد، نه! افرادی (مردانی) بودند که اینها می‌آمدند و اینها را تکفل می‌کردند، یعنی با اینها ازدواج می‌کردند حالا یا به‌نحو ازدواج دائم مجدد، نه‌اینکه حالا حتماً فرض کنید که آن عیال اولشان یا خانواده اولشان هم مطلع بودند، نه، چه‌بسا اینکه سال‌ها مطلع نبودند، یک وقت ما مطلع شدیم که همین مرحوم الهی قمشه‌ای - رحمة‌الله‌علیه - که صاحب فلسفه بود، ایشان هم ازدواج دومی کرده و سال‌ها اصلاً عیال اولش از این مسئله خبر نداشته است و بعد از گذشت ده سال برحسب یک اتفاق، عیال اولشان اطلاع پیدا می‌کند که یک ازدواج دومی در کار بوده است.

بسیاری از افرادی را که ما سراغ داریم خب اینها بزرگانی بودند که محل مراجعه افراد بودند، افراد مطمئن و مورد اعتمادی بودند، و طبعاً آنهایی که آبرومند بودند می‌دیدند که اینها افراد مطمئنی هستند، می‌گفتند که خب حالا به‌عنوان سرپناه و

فردی که مورد اعتماد است، اشکالی ندارد که یک زندگی را هم تکفل کند. و این یک مسئله متداولی بوده است و ما در زمان ائمه علیهم السلام کم سراغ داریم افرادی که اینها ازدواجشان، ازدواج واحدی بوده باشد، اصحاب ائمه، فرزندان ائمه و اصلاً خود ائمه علیهم السلام، اینها ازدواج‌های متعددی داشتند و این مسئله به عنوان یک فرهنگ بود، همان‌طوری که الآن فرض کنید که در بین ما ازدواج واحد فرهنگ شده است که اگر بگویند که فلانی ازدواج دوم کرده، می‌گویند: عجب! چه شده که این مسئله اتفاق افتاده است؟! و فوراً مسئله را به مسائل دیگری سوق می‌دهند! اما در آن زمان به‌طور کلی مسئله عکس بود، این را که من خدمتتان عرض می‌کنم برای این است که به‌طور کلی تا حدودی با روند این مسئله آشنا بشوید و نیت من این است که خصوصیات این قضیه قدری بیشتر باز شود تا اینکه به آن مطلب اصلی برسیم که آیا این مسئله برای سالک مضر است یا نه؟ و مقصود مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - از منعی که می‌کردند چه بوده است؟ اینها مطالبی است

که خب باید قدری این قضیه باز شود تا اینکه
خصوصیات این مطلب به چشم بخورد.

بررسی علل نیاز به ازدواج مجدد در یک جامعه

در زمان سابق طبعاً جنگ‌هایی اتفاق می‌افتاد و
مرض و مرگ و میر و ناراحتی‌هایی که به وجود
می‌آمد، مردها بیشتر در معرض این گونه حوادث
بودند تا زن‌ها، فرض کنید که در جنگی که اتفاق می
افتاد، اولاً در لشگرکشی‌ها همه مرد بودند، زن‌ها که
نبودند، مثلاً در یک لشگرکشی پنجاه هزار نفر از بین
می‌رفتند، یعنی یک دفعه در یک جامعه، پنجاه هزار
نفر انسان آماده و مستعد برای ازدواج، از بین
می‌رفتند! یک دفعه جامعه از این افراد خالی می‌شد،
در جنگ بین الملل دوم، پنجاه و یک میلیون نفر از بین
رفتند! التفات می‌کنید؟! پنجاه و یک میلیون نفر،
چقدر جمعیت است؟! بیست و دو میلیون نفر فقط از
مردم آلمان از بین رفتند، هفده میلیون نفر از فرانسه
از بین رفتند، چند میلیون نفر از روسیه از بین رفتند، و
از این پنجاه و یک میلیون نفر، حدود چهل و خرده‌ای
نفر مرد بودند، حدود هفت یا هشت یا ده میلیون نفر
زن بودند، تازه این زن‌ها هم بر اثر بمباران‌هایی بود

که بر منازل می‌شد، والا آنچه در صحرا و میدان و
معرکه جنگ ازین می‌رفتند، همه مرد بودند، یعنی
یک مرتبه از عرصه اجتماع در دنیا، چهل میلیون مرد
کم شد! خب وقتی که ما تاریخ را مطالعه می‌کنیم
می‌بینیم که در آن زمان به‌طور کلی جامعه با فقرِ مرد
مواجه بود، فرض کنید که در فرانسه یا آلمان، اصلاً
در محلات، در شهرها، در منازل و...، این نیاز به
ازدواج مجدد و لو ازدواج متعه، به‌طور غریزی در
همه وجود داشت، خب این مسئله‌ای است که ما
نمی‌توانیم آن را انکار کنیم، این یک واقعیت است
دیگر.

از آن طرف خدا تحمل زن را نسبت به این مسئله
بیشتر قرار داده است، یعنی زن در تحمل جدایی و
عدم زندگی زناشویی، از مرد قوی‌تر است و مرد
احتیاج بیشتری دارد، این هم از این نقطه نظر مزید بر
علت است.

تا این سده اخیر، این مسئله وجود داشت و ما در
کتب می‌خوانیم که فلان آقا وقتی که فرض کنید که
رفت در فلان جا، در آنجا یک ازدواج موقت کرد،

فلان تاجر وقتی که در فلان شهر وارد شد، در همان چند روزی که در آن شهر بوده ازدواج موقت کرده است. و این یک امر خیلی عادی بوده است، یعنی امر بسیار عادی و سهلی بوده است، البته همه این ازدواج‌های موقت بین مردها با دوشیزه‌ها نبوده خب بالأخره همه قسم زن و همه قسم مرد متناسب وجود داشته است، مثلاً ما بعضی از مسائلی را که مطالعه می‌کنیم اصلاً قدری حیرت می‌کنیم! فرض کنید که می‌بینیم در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و همین‌طور بعد از آن، مردهایی که در سنین ۶۰ سالگی بودند، اینها از دختران ۱۵ ساله خواستگاری می‌کردند! مثلاً ابی‌بکر برای خواستگاری حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها آمده بود! ^۱ التفات می‌کنید؟! عمر آمده بود! ^۲ حالا نه‌اینکه این امر غیرمتعارفی بوده، نه، خب در آن زمان این مسئله رسم بوده است، همان‌طوری‌که خود عائشه دختر

^۱ . الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم، ج ۱، ص ۱۷۳:

«و أَسْنَدَ المَرُوزِيُّ فِي فَصَائِلِ فَاطِمَةَ وَ البَلَاذُورِيُّ فِي التَّارِيخِ خَطْبَهَا أَبُوبَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِكُلِّ مِنْهُمَا: **«أَنْتَظِرْ بِهَا الْقَضَاءَ»**».

^۲ . الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۶؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۰۲.

ابی‌بکر وقتی که به ازدواج پیغمبر درآمد، سنش خیلی کم بود، ده دوازده سالش بود و بعد در منزل پیغمبر بزرگ شد،^۱ و در عین حال ابی‌بکر افتخار می‌کرد که دخترش زن پیغمبر است، نه‌اینکه فقط عیب نبود، اصلاً افتخار می‌کرد! این را خدمتتان عرض می‌کنم تا‌اینکه ما با فرهنگ مسئله ازدواج مجدد در زمان گذشته آشنا بشویم و بدانیم که این نحوه که الآن در میان ما مرسوم و متداول است و به‌عنوان یک امر عادی درآمد، در گذشته این‌طور نبوده است، البته الآن باز نسبت به سابق قدری بهتر شده است ولی در سابق خب قضیه اصلاً به‌نحو دیگری بوده است، اصلاً در زمان‌های سابق به این نحو بود که حتی اگر شخصی ازدواج مجدد نداشت این را به‌عنوان یک عیب تلقی می‌کردند که مثلاً فرض کنید که این شخص عرضه ندارد که دوتا خانواده را اداره کند! یا مثلاً نمی‌خواهد نفعش به یک کسی برسد، نمی‌خواهد یک خانواده دیگری هم سرپرست پیدا کند. و این قضیه به‌عنوان یک عیب

^۱. همان.

تلقى می شد.

مثلاً در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز حضرت با حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام از منزل بیرون آمدند و رسیدند به امرء القیس که یکی از رؤسای قبایل بود - ظاهراً اگر اشتباه نکنم قبل از خلافت ظاهری حضرت بود - بعد حضرت به عنوان یک امر خیلی عادی همان طوری که ما الآن فرض کنید که برای ازدواج به خواستگاری می رویم، رو کردند به امرء القیس و فرمودند: چندتا دختر داری؟ گفت: من سه تا دختر دارم، حضرت فرمودند: یکی را به عقد من و یکی را به عقد حسن و یکی را به عقد حسین دریاور، و در همان جا امرء القیس یکی را به عقد امیرالمؤمنین و یکی را به عقد امام حسن و یکی را هم به عقد امام حسین درآورد که این رباب دختر امرء القیس که زوجه امام حسین علیه السلام و مادر حضرت علی اصغر علیه السلام بوده است همین مخدره بوده است.^۱ و ایشان زن

^۱ . امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۱:

«حضرت سیدالشهداء علیه السلام حضرت سکینه و مادرش رباب را بسیار دوست داشتند. رباب دختر امرؤ القیس بود، و داستان ازدواج وی با حضرت

بسیار بزرگواری بود! و ایشان همان کسی بود که در بعضی از تواریخ آمده است که از کربلا به مدینه

شرح لطیفی را متضمّن است.

ابو الفرج گوید: ... عَوْفُ بن خارجه مُرّی گفت: سوگند به خداوند که من نزد عمر بن خطّاب در ایّام خلافتش بودم که ناگهان مردی أَفْحَجٌ و أَجَلّی و أَمْعَرٌ* بر روی شانه‌های مردم قدم‌زنان آمد تا در مقابل عمر ایستاد و وی را به خلافت تحیت گفت. عمر به او گفت: "کیستی تو؟!" گفت: "مردی نصرانی هستم! من امرؤ القیس بن عدی کَلْبی هستم!" عمر وی را نشناخت. مردی از میان جمعیّت به او گفت: "این صاحب واقعه بکر بن وائل است که در روز فَلَج در جاهلیّت آنها را غارت کرد." عمر به او گفت: "اینک مرادت چیست؟!" گفت: "می‌خواهم اسلام اختیار کنم." عمر اسلام را به او عرضه داشت. و او قبول نمود سپس عمر نیزه‌ای طلبید و بر آن پرچمی بست و او را بر قبیله قضاعه که در شام بودند امیر کرد. شیخ پیرمرد و محترم پشت کرد در حالتی که پرچم بر بالای سرش در اهتزاز بود.

عَوْفُ که راوی داستان است می‌گوید: و الله من ندیدم مردی را که برای خدا یک رکعت نماز هم نگزارده باشد و وی را بر جماعتی از مسلمین امارت دهند، غیر از او.

علی بن ابیطالب رضوان الله علیه با دو پسرانش حسن و حسین علیهما السّلام از مجلس برخاستند تا به او رسیدند. علی علیه السّلام به او گفت: **"يَا عَمُّ! أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ وَ صِهْرُهُ، وَ هَذَانِ ابْنَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ مِنَ ابْنَتِهِ وَ قَدْ رَغِبْنَا فِي صِهْرِكَ فَأَتَكِحْنَا!"**

"ای عموی من! من علی بن ابیطالب پسر عمّ رسول الله و داماد او هستم. و این دو نفر، دو پسران من از دختر او حسن و حسین می‌باشند و ما میل کردیم داماد تو شویم تو دخترانت را به نکاح ما در آور!" **فَقَالَ: "قَدْ أَنْكَحْتُكَ يَا عَلِيُّ الْمَحْيَاةَ: بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ! وَ أَنْكَحْتُكَ يَا حَسَنُ سَلَمَى: بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ! وَ أَنْكَحْتُكَ يَا حُسَيْنُ الرَّبَابِ: بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ!"****

او گفت: "ای علی! من به نکاح تو درآوردم مَحْيَاةَ دختر امرؤ القیس را! و به نکاح تو درآوردم ای حسن سَلَمَى دختر امرؤ القیس را، و به نکاح تو در آوردم ای حسین رَبَاب دختر امرؤ القیس را!"

*. أَفْحَجٌ به کسی گویند که چون راه می‌رود جلوی پاهایش به هم نزدیک و پاشنه‌هایش از هم دورتر باشد. و أَجَلّی به کسی گویند که موهای جلوی سرش ریخته باشد، و أَمْعَرٌ به کسی گویند که موهایش ریخته باشد.

** .الأغانی، ج ۱۶، ص ۳۶۱.

نرفت و بالای سر قبر امام حسین بود تا اینکه از دنیا رفت، یعنی یک سال در آنجا بود، البته آن افراد و قبایل یک سرپناه و اتاقی را برای او درست کرده بودند ولی ایشان حتی در آن اتاق هم نمی‌رفت! یعنی این قدر این زن، زن باوفا و وفاداری بود! و حضرت سیدالشهدا هم ایشان را خیلی دوست داشتند و شعری هم منسوب به سیدالشهدا است:

لَعَمْرُكَ إِنَّنِي لِأُحِبُّ دَاراً *** حَلَّتْ فِيهِ السَّكِينَةُ وَالرُّبَابُ^۱

«یعنی من خانه‌ای را دوست دارم که در آن خانه، سکینه دخیتم و رباب در آن باشند.» التفات کردید؟! یا مثلاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام به برادرشان عقیل می‌فرمایند که برای من زنی را از قبیله بنی کلاب بگیر که او برای من فرزندی بیاورد که در روز عاشورا فرزندم حسین علیه‌السلام را یاری کنند.^۲ عقیل هم رفت و همین ام‌البنین که مادر حضرت ابوالفضل و سه فرزند دیگرش عثمان و... علیهم‌السلام بود را برای حضرت آوردند. التفات می‌کنید؟!

۱. الأغانی، ج ۱۶، ص ۳۶۱.

لَعَمْرُكَ إِنَّنِي لِأُحِبُّ دَاراً *** تَحَلُّ بِهَا سَكِينَةُ وَالرُّبَابُ

۲. عمدة الطالب، ص ۳۲۷؛ أعيان الشيعة، ج ۷، ص ۴۲۹.

یعنی اصلاً مسئله ازدواج دائم و متعدد در آن موقع مثل آب خوردن بود، یعنی این مسئله یک فرهنگ بود، یعنی یک مسئله عادی بود، خیلی به نحو عادی با این مسئله برخورد می کردند و افرادی هم که خب طبعاً می آمدند و زن این شخص می شدند، می دانستند که با چه شرایطی رو به رو می شوند و آن شخص هم می دانست که با چه شرایطی باید با اینها روبرو بشود و طبعاً مسئله عدالت هم وجود داشت.

فرهنگ شدن ازدواج واحد بعد از هجوم فرهنگ غرب به ایران

بعد از هجوم فرهنگ غرب در همین سده اخیر، مسئله عوض شد و این قضیه ازدواج تنها، در میان ما ایرانیان به این صورت فعلی درآمده است، البته در کشورهای دیگر مثل کشورهای عربی، در بعضی از آنها هنوز این مسئله (ازدواج مجدد و متعدد) به نحو عادی وجود دارد، مثلاً در عربستان این مسئله هست، در کشورهای خلیج هست، ولی در بعضی از کشورها خب این قضیه نیست. حالا بدون ازدواج همه کارها را می کنند اما اسم ازدواج مجدد که می آید انگار بزرگ ترین گناه الآن دارد انجام می شود! و این مسئله در میان ما ایرانیان آمد و به عنوان یک فرهنگ

قرار گرفت که از ازدواج دوم خیلی به بدی یاد می‌کنند! مثلاً آن شخص نسبت به این قضیه و مسئله، یک احساس خجالت و احساس کمی می‌کند، احساس می‌شود که شخص از آن قوانین مردی و مردانگی و انسانیت به دور است، این قضیه یک‌هم‌چنین حالتی به خود گرفته است! در حالتی که این مسئله، مسئله‌ای است که در شرع نیست، آنچه در زمان سابق بوده، همان هم در این زمان هست، آن دینی که در زمان سابق بود، آن دین در این زمان هم هست و تفاوتی نکرده است، آن قانونی را که خداوند در زمان سابق قرار داده، همان قانون الآن هم وجود دارد و هیچ تفاوتی نکرده است، اصلاً مسئله فرق نمی‌کند، آن خدایی که برای زمان سابق بود همان خدا برای الآن هم هست، آیا خدا فرق کرده؟! آیا قوانین خدا عوض شده است؟! نه! قوانین خدا همان است.

فطری بودن ازدواج متعدد

بنابراین آنچه ما در شرع و در روایات داریم و حتی در آیه قرآن هم به این مسئله تصریح دارد، این است که:

﴿فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَّةً وَرُبْعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾^۱.

«نکاح کنید با آن زنانی که برای شما مهیا هستند و آمادگی دارند و پاک هستند، دوتا سه‌تا چهارتا، به‌عنوان دائم، اما در جنب آیه دارد: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ این زن‌های متعددی را که می‌گیرید، باید در میان آنها رعایت عدالت را بکنید، اگر نمی‌توانید عدالت را رعایت بکنید، یکی بگیرید.»

این به این معنی است که مسئله ازدواج متعدد،

یک مسئله شهوانی نیست، یک مسئله انسانی است،

یک مسئله فطری است. رعایت عدالت باید در میان

آنها انجام بشود و این براساس ضرورت است.

من در حدود چهار سال پیش بود که برای دیدن

دوستان به لبنان رفتم، در آنجا جلسه‌ای بود که خب

بسیاری از دوستان و افراد بسیار فهمیده از مخدرات

در آن جلسه بودند، چون گاه‌گاهی ما در لبنان

جلساتی داشتیم، صحبتی داشتیم، سؤالاتی مطرح

می‌شد و ما هم به آنها جواب می‌دادیم، یک روز که

عده زیادی در آنجا در آن مجلس بودند و جلسه هم

در منزل همین خانم حاج ام‌محمد - حفظهاالله - بود

- ایشان زن بسیار متقیه و موفقی است و می‌توانم

بگویم که از نوادر زن‌هایی است که من تابه‌حال

دیدم، زن بسیار نورانی و عالمه و دانشمند و موجب

ائتلاف و استیناس طائفه است و عده زیادی از

^۱ . سوره نساء (۴) آیه ۳.

بی حجاب‌ها به دست ایشان با حجاب شدند و آنها باهم جلساتی دارند و واقعاً من از صمیم قلب دوام عمر و طول بقای ایشان را از خداوند متعال خواستارم، زیرا که می‌بینم فقدان ایشان خلاصه ثلمه‌ای جبران ناپذیر بر عائله و... وارد می‌کند، زن بسیار مؤمنه‌ای است و آثار نورانیت و صلاح از چهره ایشان کاملاً پیدا است - در آن مجلس مخدرات راجع به این مسئله سؤال کردند که فلسفه ازدواج موقت و... چیست؟

من در آنجا اصلاً این مسئله را از دیدگاه سلوکی بحث نکردم، حتی از دیدگاه اسلامی هم بحث نکردم، فقط از دیدگاه یک انسان بحث کردم، اولین چیزی که من در آنجا گفتم این بود که گفتم: من اصلاً مسلمان نیستم، فقط به عنوان یک انسان به این مسئله نگاه می‌کنم، به عنوان یک انسان نه به عنوان یک مسلمان، نه به عنوان یک شیعه و نه به عنوان یک سالک که آن دیگر بماند، در این مجلس فقط به عنوان یک انسان، انسانی که اصلاً دین ندارد ولی عقل و فطرت دارد و این قوانین فطری در وجود او هست، من به این عنوان مسئله را بررسی می‌کنم، و بعد

شروع کردم راجع به قضایا صحبت کردن و آمار دادن و بیان وضعیت و اختلافات و اشکالات و مسائلی که در خود لبنان هم وجود دارد! گفتم: چرا راه دور برویم؟ همین جا. گفتم: در همین ایران خودمان چقدر در این جنگ از همین جوان‌های خودمان کشته شدند و از بین رفتند و شهید شدند؟ چند سال پیش شخصی از دوستان به ادارهٔ آمار رفته بود و برای من آمار گرفته بود، تعداد زن‌هایی که قابلیت ازدواج را دارند ولی ازدواج نکردند، آن زن‌ها دو برابر ونیم تعداد مردهایی بودند که در ایران قابلیت ازدواج را دارند! التفات کردید؟! این دیگر آمار است، یعنی این دیگر مسئلهٔ شوخی نیست، خب حالا تکلیف چیست؟!

ما به عنوان یک انسان نه به عنوان یک مسلمان، به عنوان انسان باید با این پدیده چطور برخورد کنیم؟ یا باید بگوییم که اصلاً به این مسئله توجه نکنیم، ما هستیم و زندگی خودمان، و هرچه بر سر بقیه آمد که آمد، عیب ندارد! خب خیال می‌کنم این طرز فکر قدری از انسانیت به دور باشد! [یا باید برای این

مسئله راه حلی پیدا کنیم.]

من در آنجا این مطلب را مطرح کردم که آیا موت و حیات به دست ما است؟! آیا مرگ و میر به دست ما است؟! آیا حوادثی که اتفاق می افتد به دست ما است؟! اینها که به دست ما نیست. گفتم: زن جوانی که این زن در سنین جوانی، به واسطه حادثه‌ای شوهرش را از دست می دهد - اتفاقاً در همان مجلسی هم که ما صحبت می کردیم چند نفری بودند که شوهرشان را از دست داده بودند - و شوهرش را هم دوست داشته، به هم علاقه داشتند و عشق می ورزیدند و زندگی آنها هم زندگی خوبی بوده ولی این زندگی را به واسطه یک امر و تقدیر الهی، نه به واسطه سوء اختیار خودش، از دست می دهد، این زن چه گناهی کرده که باید تا آخر عمر همین طور تنها بماند؟! خب این مسئله‌ای است [که باید برای آن فکری بکنیم.] و اگر ما خودمان را جای او بگذاریم و او را به جای خود بگذاریم، آن وقت چه قضاوتی می کنیم؟ آن وقت کار مشکل می شود! هان! شخصی به عنوان یک انسان، یک انسان یهودی، اصلاً یک کمونیست ولی کمونیستی که عقل دارد،

کمونیستی که دلسوز است، کمونیستی که هم‌نوع خودش را می‌خواهد، کمونیستی که اهل انفاق است، اهل ایثار است و می‌خواهد که سایر خصوصیات انسانی را در وجود خودش بیاورد، او با این پدیده چطور برخورد می‌کند؟! آیا می‌گوید که این مسئله را رها کن، مُرد که مُرد، من باید زندگی خودم را داشته باشم؟! و آن زن هم نسبت به مرد یک‌هم‌چنین حالی را داشته باشد که بگوید بگذار این مرد همان‌جا تنها باشد، به جهنم! خب آیا فکر این را نمی‌کنی که یک روز همین قضیه به سر خودت بیاید؟! خب یک وقت ممکن است که بگوییم تقدیر است و باید صبر کرد، خب این صبر به چه معنایی است؟! یعنی آیا یک نفر باید چهل سال در انتظار و در حسرت یک سرپناهی باشد که بتواند او را تکفل کند و این را از او منع کنند؟! آیا این انسانیت است؟! من گمان نمی‌کنم اصلاً این انسانیت باشد! در حالی که انسان می‌تواند او را تکفل کند، محبت کند، احساس اطمینان کند بدون اینکه به زندگی او هم لطمه بخورد، هان! انسان می‌تواند این کار را انجام بدهد.

یکی از افرادی که در آنجا بود از من سؤال کرد که شما چرا خودتان نسبت به این قضیه اقدام نکردید؟! - من همهٔ موارد و خصوصیات را عرض می‌کنم - آنچه من در آن موقع به ایشان گفتم و خب وضعیت فعلی من هم همین است و تفاوتی نکرده، آن این است که هر شخصی سعه و ظرفیت و نفسی دارد، من نمی‌توانم آهن یا چدن یا دیوار باشم و نسبت به مسائل و جریاناتی که می‌گذرد بی‌تفاوت باشم، من در وجود خودم احساسی که دارم این است که اگر احساس کنم فردی به من تعلق دارد، فکرم نمی‌تواند از این قضیه فارغ و راحت باشد، نمی‌توانم بی‌تفاوت باشم گرچه او را هم نبینم، آن وقت این مسئله، این مقدار اشتغالی را که برای من ایجاد می‌کند، این روی کار و تکلیفی که برعهدهٔ من گذاشته شده اثر می‌گذارد، من در اینجا به صراحت می‌گویم که فرض کنید که اگر الآن من در یک‌هم‌چنین موقعیتی نبودم، اگر اهل بحث و تحقیق و مطالعه و... نبودم، اگر این درس و این مسائل نبود، اگر این مسائلی که ما الآن به‌نحو تکلیف داریم

انجام می‌دهیم نبود، اگر این چیزها نبود، شاید از نظر شرعی یک‌هم‌چنین تکلیفی متوجه خود من هم می‌شد، ولی با توجه به این خصوصیتی که من دارم و با توجه به این مطالعات و اشتغالات و مسائلی که در دور و حول و حوش من می‌گذرد و ذهن من باید در مسائل مختلفی جولان کند - که خب طبعاً خود دوستان هم اطلاع دارند - اگر بخواهد یک‌هم‌چنین مسئله‌ای هم به آنها ضمیمه بشود، طبعاً فکر مرا مشغول می‌کند، و این اشتغال فکری با این مبنا منافات پیدا می‌کند، لذا محذور من این است. البته ممکن است افراد دیگری هم یک‌هم‌چنین محذوری داشته باشند، خب آنها هم همین‌طور.

ازدواج دائم اصل اولی در ازدواج

در زمان مرحوم آقا - رضوان تعالی الله علیه -

راجع به این مسئله از ایشان سؤال می‌شد، یک روز ایشان فرمودند که:

ازدواجی که در اسلام هست، این ازدواج، ازدواج دائم است، یعنی اصل اولی در ازدواج، ازدواج دائم است، منتها برای کسانی که ضرورت اقتضا کند و نتوانند ازدواج دائم بکنند، خب ازدواج موقت در اینجا به‌جای ازدواج دائم قرار می‌گیرد، اما اصل ازدواج بر ازدواج دائم است.

ضرر ازدواج مجدد و موقت برای سالک در صورت وجود انگیزه‌های شهوانی

و از آن طرف ایشان مطلب دیگری را هم

می‌فرمودند که من الآن این مطلب را بیان می‌کنم:

مسئله ازدواج برای سالک و برای غیر سالک تفاوت دارد - از اینجا دیگر مسئله دقیق می‌شود و نتیجه‌گیری در اینجا پیدا می‌شود - مسئله ازدواج ممکن است که برای غیر سالک یک مسئله عادی باشد، خب افراد عادی، اینها ازدواج می‌کنند چه دائم، چه متعدد، چه به‌طور منقطع، خب این مسئله به‌نحو عادی است و طبعاً هر کسی هم که ازدواج می‌کند انگیزه‌هایی دارد، ممکن است خیلی از این انگیزه‌ها حتی انگیزه‌های الهی الهی هم نباشد، بالأخره انسان است، حالا احساس می‌کند که می‌تواند فرض کنید که در صورت تعدد زوجه هم زندگی کند، شرع هم که راه را باز گذاشته، پس چرا بخواهد به یکی اکتفا بکند؟ حتی در مورد زن هم همین‌طور، چرا زن بخواهد [بعد از جدا شدن از شوهرش یا فوت شوهرش،] خودش را از نعمتی محروم بکند؟ طبعاً ازدواج‌هایی که انجام می‌شود، این ازدواج‌ها که صد درصد با قصد الهی نیست که فقط برای رضای خدا باشد، نه، ممکن است فرض کنید که برای خواسته‌های نفسانی هم باشد، بالأخره اصل قضیه ازدواج مسئله‌ای است که در آن، این

جهت هم خوابیده است، حالا ما چه کسی را پیدا می‌کنیم که در اینجا قصدش از این مسئله، صد در صد الهی باشد و بخواهد خدمت و کمکی را به شخصی بکند، نمی‌گوییم نیست ولی کم افرادی هستند که این‌طور باشند، و خب این اشکالی هم ندارد چون خداوند قرار داده و شرع هم اجازه داده، خب ما که نمی‌توانیم کسی را از این قضیه منع کنیم، منتها مطلبی که هست راجع به سالک است، نظر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بر این بوده است که:

اگر سالک بخواهد ازدواج مجدد و منقطع را براساس مسائل غریزی و شهوانی قرار بدهد، این مسئله نسبت به مسائل سلوکی او لطمه وارد می‌کند.

یعنی اگر سالک بخواهد به مسئله ازدواج به عنوان یک مسئله غریزی نگاه کند، [این برای سلوک او خوب نیست].

یک نفر که خلاصه در این زمینه هم بی‌توفیق نبود، پیش مرحوم آقا رفته بود و وقتی که در این زمینه از ایشان سؤال می‌کند، ایشان می‌فرمایند که:

زن که مانند سیب نمی‌ماند که شما یک گاز بزنید و بعد آن را دور بیندازید! اینکه این‌طور نیست، اگر شما می‌خواهی ازدواج بکنی و زن بگیری، باید او را نگه داری و تکفل کنی و در تحت حضانت خودت در بیاوری، اینکه زن بگیری و فرض کنی که بعد از مدتی او را رها کنی، این مسئله صحیح نیست، این درست نیست.

بنابراین بنا بر مسلک و مکتب ایشان، چنانچه این قضیه برای سالک فقط به عنوان یک مسئله شهوانی و

نفسانی باشد، این برای سلوک او ضرر دارد، چون این قضیه موجب می‌شود که افکار او از آن مرتبه تنازل پیدا کند و به مراتب نازل‌تر افت پیدا کند و پایین بیاید و مقصود از ازدواج و زندگی که برقراری محبت و انس و الفت است و بر آن اساس انسان می‌تواند مدارج را راحت‌تر طی کند و آسان‌تر حرکت بکند، طبعاً این به مسائل غریزی و حیوانی تنازل پیدا می‌کند و او را از ارتقاء باز می‌دارد.

نظر نهایی استاد محترم راجع به ازدواج مجدد و موقت برای سالک

روی این جهت قطعاً ما می‌توانیم بگوییم که چنانچه ازدواج مجدد چه به عنوان دائم و چه به عنوان منقطع، اگر براساس مسائل غریزی و شهوانی باشد و صرفاً برای خوش‌گذرانی و تفرج و تنوع باشد، این مسئله با سلوک منافات دارد. اما اگر ازدواج به واسطه مسائل عقلایی و منطقی باشد، [در این صورت این قضیه منافاتی با سلوک او ندارد. مثلاً] شخصی واقعاً استعداد دارد، آمادگی دارد، [در این صورت اشکالی متوجه این قضیه نیست. اما] فرض کنید که من باب مثال حالا من نوعی نمی‌توانم، نفسم، فکرم و ذهنم کشش برای تکفل دو تا زن را ندارد، خب این

حال را خدا قرار داده است، حالا من چه کار کنم؟
بیش از یک زن، ذهن من را می‌گیرد، فکر من را
می‌گیرد، فکرم را مشغول می‌کند و طبعاً این موجب
می‌شود که روی کارم، تحقیقم و مطالعه‌ام، اثر منفی
بگذارد، اثر سوء بگذارد، خب این طبعاً دلیل برای
عدم آمادگی من نسبت به این قضیه است،
همان‌طوری که خود مرحوم آقا - رضوان الله تعالی
علیه - شخص بنده را از ازدواج مجدد منع کرده
بودند و یک دفعه می‌خندیدند و می‌فرمودند:
«فلانی! یکی هم برای تو زیاد است!...» و من این را
در خودم احساس می‌کنم. اما این مسئله‌ای است که
مربوط به من است و ممکن است افراد دیگری
این‌طور نباشند، بنده که نمی‌توانم حکمی را که
مربوط به من یا مربوط به حال من است، به دیگران
سرایت و تسری بدهم و بگویم شما هم مثل بنده
باشید! نه! من یک‌هم‌چنین مطلبی را نمی‌توانم
بگویم.

آنچه هست این است که چنانچه ازدواج برای
مسائل غریزی باشد، این مسئله برای مسائل سلوکی

ضرر دارد. التفات کردید؟! اما اگر نه، مسئله غریزی نباشد، بلکه مسئله عقلایی باشد، به عنوان کمک باشد، به عنوان دستگیری باشد، به عنوان مساعدت باشد، واقعاً قصد، قصد الهی باشد و مفسده‌ای هم بر این ازدواج مجدد مترتب نشود - چون یک وقت انسان می‌خواهد به کسی کمک کند اما مسئله بدتر می‌شود، یعنی بدتر از آب درمی‌آید، گاهی اوقات اتفاق می‌افتد که انسان قصد خیر دارد، اما یک مرتبه توقعاتی در شخص مقابل پیدا می‌شود که انسان می‌گوید: ما اصلاً از این کار و قصد خیر خود توبه کردیم! - در این صورت این مسئله منافاتی با مسئله سلوک ندارد.

الآن شایع شده است که بنده با ازدواج مجدد مخالف هستم و از افراد عدیده‌ای هم این مطلب شنیده شده است، لذا من برای این جهت، این مطلب را خدمتان عرض کردم، در حالتی که آنچه من با آن مخالفت کردم این بوده که ازدواج براساس مسائل شهوانی و غریزی و تنوع و... باشد، چون وقتی که انسان در این مسائل بیفتد، از آن مرتبه انسانیت پایین می‌آید و در همین عوالم منحط و مادون - که خب

شان یک انسان نیست که زندگی خودش را در این گونه مطالب قرار بدهد - قرار می گیرد و طبعاً ذهن از توجه به مبدأ و توجه به بالا باز می ماند، این مسئله است، اما اگر نه! شخصی قدرت دارد و می تواند تکفل کند و هیچ مشکلی هم برای او نیست، بنده نمی توانم او را منع کنم از اینکه بخواهد به این مسئله بپردازد.

خیال می کنم که راجع به این مطلب، همین مقدار صحبت کفایت می کند. حالا اگر رفقا و دوستان در این مسئله سؤالاتی دارند، سؤالاتشان را مطرح کنند که من حیث المجموع اگر اشکال و شبهه ای در ذهن کسی هست، پاسخ داده بشود.

کیفیت صحیح برخورد سالک با ازدواج مجدد

سؤال: حالا اگر مرد قدرت و استعداد این کار را داشته باشد، اما زن اول جنبه آن را نداشته باشد، همین که شما گفتید که ذهنتان مشغول می شود و نمی توانید ازدواج مجددی داشته باشید، حالا اگر زن اول این حال را در خودش ببیند و آن کشش و تحمل را نداشته باشد و فکرش مشغول بشود و ذهنش مشغول بشود، آن موقع چه؟

جواب: به نظر می رسد تنها مشکل در این مسئله،

همین است، یا مشکل مهم در این قضیه، همین

است، خب بعضی از افراد هستند که این مسئله را

تحمل می کنند، فرض کنید که اگر به نحوی مسئله

مختفی باشد و از دیدگان او دور باشد، رضایت

می‌دهند که به این کیفیت انجام بشود. اگر به هر دلیلی اصلاً زن قدرت نداشته باشد، خب بعضی زن‌ها هستند که واقعاً قدرت ندارند، یعنی ممکن است در ارتباط با این قضیه دچار مشکل روحی بشوند، آن‌هم داخل می‌شود در همان مطالبی که خب منع نسبت به آن هست، انسان می‌خواهد یک کار ثواب بکند اما عیال خودش اینجا دچار مشکل می‌شود، نه! در آن موارد هم باید انسان رعایت این جهات را داشته باشد. آن را که من عرض کردم این بود که اگر شخصی بتواند به‌نحوی این مطلب را انجام بدهد که مشکلی به‌وجود نیاید، آیا از نقطه‌نظر سلوکی منع دارد یا ندارد؟ این منظور من است، اما اگر از نقطه‌نظر اجتماعی، از نقطه‌نظر مسائل خانوادگی، از نقطه‌نظر ارتباطات و اصلاً علاقه بین خودش و بین زنش دچار مشکل بشود، من در آنجا بحث نمی‌کنم، در آنجا خودش می‌داند، حالا کسی فرض کنید که می‌خواهد کار خلافی را انجام بدهد، خب به بنده چه ارتباطی دارد؟ یا اینکه می‌گوید من قدرت این را دارم که من باب‌مثال فرض کنید که ازدواج مجدد بکنم بدون اینکه عیال اولم مطلع باشد،

این ارتباطی با بنده ندارد، یعنی در این قضیه، مسئله، مسئله شخصی است.

آنچه مدّ نظر من است و از بنده سؤال شده، در ارتباط با مسئله سلوکی است، در صورتی که ازدواج برای تفریح و تنوع و هوسرانی نباشد، در ارتباط با مسئله سلوکی مشکل ندارد. اگر ازدواج برای هوسرانی و وارد شدن در همین مسائل باشد، آن از نقطه نظر سلوکی ضرر دارد ولی اگر چنانچه ازدواج عقلایی باشد، از نقطه نظر سلوکی ضرر ندارد، اما از نقطه نظر ارتباطات، ارتباط با زن و سایر مسائل، آن دیگر اختیار با خود شخص است و من نمی توانم در اینجا تکلیف کنم، چون من که در این زندگی نیستم که حالا تشخیص بدهم که آیا این زن قدرت تحمل را دارد یا ندارد؟ یا اینکه آن شخص ادعا می کند که من می توانم جمع بین این دو مطلب را بکنم، آن دیگر به اختیار خود او بستگی دارد. آنچه مربوط به شخص بنده می شود این است که فقط از نقطه نظر سلوکی مسئله را عرض کرده باشم که آن ازدواج هایی که فقط براساس شهوترانی و کیف و

هوسرانی و تنوع است، اینها با سلوک منافات دارد ولی اگر بر این اساس نباشد با سلوک منافات ندارد، حالا سایر مسائل را خود افراد باید در نظر بگیرند.

نحوه برخورد زن درقبال ازدواج مجدد شوهرش

سؤال: حالا اگر مردی ازدواج مجدد کرده، زنش هم هر روحیه‌ای که دارد دارد، چه سعه داشته باشد یا نداشته باشد، حالا زنی که واقعاً در سلوک قدم گذاشته چطور باید در برابر این مرد عملکرد و عکس‌العمل داشته باشد؟

جواب: البته این مسئله خب خیلی مسئله به جایی

است و سؤال بسیار پسندیده‌ای است و این به بخش

دیگری از صحبت ما می‌انجامد که نیاز به پاسخ

مفصل دارد و اتفاقاً نظایرش هم در زمان خود

مرحوم آقا اتفاق افتاد، خلاصه شخص باید با توکل

به خدا و با توجه و با هضم کردن واقعیات در وجود

خودش، این مطلب را آسان کند. ببینید!

گرفتاری‌هایی که در این دنیا برای انسان اتفاق

می‌افتد، این گرفتاری‌ها که فقط اختصاص به این

مسئله ندارد، بسیاری از مسائل هست که ممکن

است در این دنیا برای انسان اتفاق بیفتد،

خدای ناکرده ممکن است برای شخصی، فوت فرزند

اتفاق بیفتد، ممکن برای شخصی، فوت شوهر اتفاق

بیفتد، ممکن است برای شخصی، ازدست دادن

اموال و... اتفاق بیفتد، همان‌طوری که ما در آن

موارد، مبانی و راه‌هایی داریم برای اینکه از شدت آن مصیبت و بلیّه و إلم کاسته شود و انسان با توجه به پروردگار و استمداد از او و اینکه همهٔ امور را از خدا می‌بیند و همهٔ مسائل را به او نسبت می‌دهد و اینکه خداوند برای او درقبال این مصیبت اجر و پاداش قرار داده است، همان‌طور که در آیهٔ شریفه می‌فرماید که: ﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱؛ «خداوند به صابرین اجر و پاداش عنایت می‌کند»، بالأخره با توجه به این مسائل، به‌نحوی با این قضایا کنار می‌آید، و ما خودمان این مسئله را دیدیم که چطور فرض کنید که مصیبتی که برای فردی اتفاق می‌افتد، بعد با یک صحبت و نصیحت می‌بینیم اصلاً به‌طور کلی وضعیت و حال این شخص مصیبت‌زده تغییر پیدا می‌کند و این مصیبت را به آرامی حل می‌کند، در این مسئله هم همین‌طور است، این مسئله هم از این قاعده مستثنی نیست، اگر انسان توجه به پروردگار بکند و این مسئله را به‌عنوان یک مسئلهٔ عقلایی مطرح بکند و

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰.

اینکه خب بالأخره نسبت به این قضیه گذشتی بکند، حالا شوهرش که برخلاف شرع عمل نکرده، این عمل یک عمل شرعی است ولی خب حالا یک خرده مشکل است، اگر این شخص (این زن) بخواهد تحمل بکند و مسئله را به خدا واگذار بکند و از او برای این مطلب استمداد کند و اینکه در نظر بگیرد که اگر این مطلب نبود شاید مطلب بسیار دردناک‌تر دیگری برای او اتفاق می‌افتاد، چون همان‌طوری‌که عرض کردم عالم تقدیر که دست ما نیست، یک دفعه ممکن است یک قضیه و اتفاق بدتر و خیلی جانسوزتر و مهم‌تری از این اتفاق بیفتد، با توجه به اینها ممکن است که انسان این مسئله را برای خودش هضم کند یا اگر نگوئیم که صد درصد هضم شود، حداقل از آن شدت مطلب کم کند، با توجه به اینکه بالأخره این زمان سپری خواهد شد و عمده مطلب ما که اصلاً قابل قیاس با زندگی در این دنیا نیست، در آن طرف این زندگانی، زندگی در آخرت قرار می‌گیرد.

اختلاف خصوصیات افراد در مسائل غریزی و نحوه صحیح برخورد با این گونه

البته حالا من در ضمن صحبت، این مطلبی را هم که این مخدره مکرمه در اینجا فرمودند، این را به عنوان یک مسئله مطرح می کنم، ایشان در اینجا می فرمایند که: به طور عادی مرد بر ازدواج دوم اقدام نمی کند مگر اینکه این به واسطه غریزه باشد و آن مسائل غریزی این مسئله را به وجود بیاورد و طبعاً این مسئله بر روی علاقه و ارتباط بین زن و شوهر اثر می گذارد، حالا سؤال در این است که آیا زن می تواند مرد را نسبت به این مسئله منع کند و جلوی این مطلب را بگیرد؟

ببینید! مطلب دو صورت دارد:

همان طوری که بنده در بین عرایض نسبت به این قضیه عرض کردم که خصوصیات که خدا در بین افراد قرار داده است، این خصوصیات یکسان نیست، همان طوری که از نقطه نظر ظاهر، افراد دارای خصوصیات مختلفی هستند، از نقطه نظر غرائز هم مختلف هستند، چه بسا افرادی که نسبت به این مسئله شدت و حرارت زیادی دارند، خیلی اتفاق می افتد که مرد نسبت به این مسائل از حرارت و

شدت بالایی برخوردار است و زن او اصلاً به این مسئله رغبت ندارد، خب این مشکل چطور باید حل بشود؟ و یا به عکس، ممکن است زن نسبت به این گزینه در شدتی باشد و مرد این مطلب را نداشته باشد، متها در اینجا منعی که هست این است که زن نمی تواند ازدواج مجدد بکند، به جهت اینکه خب به طور کلی همه نظام عالم از بین می رود و اختلاط میاه و... می شود و می شود گفت که به طور کلی مسئله نسب و... دستخوش این فساد قرار می گیرد، اما از نقطه نظر مرد، راه باز است، یا اینکه مسائلی هست، مشکلاتی هست که به واسطه آن مشکلات، زندگی، زندگی سردی است، یعنی زن نمی تواند مرد را آن طور که باید و شاید نسبت به این مسئله اشباع کند و این یک مسئله مهمی است که الآن بسیاری از ناراحتی ها و اختلافات خانوادگی بر این اساس دور می زند، البته تاجایی که ممکن است انسان می تواند به وسیله طرقي، رفع این معزله را بکند، راهها و مسائلی هست که حالا مقداری از غرایز را کم کند:

مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - در زمان

حیات خودشان دستوراتی برای سلاک داشتند مبنی

بر اینکه:

خوردن گوشت را کم کنند، غذاهایی که این غذاها، غذاهای حارّ است و موجب ازدیاد غریزه جنسی است، اینها را کم کنند و نخورند، همین طور روزه گرفتن هفته‌ای یک یا دو روز، این موجب تقلیل این مسئله خواهد شد، پرداختن به مسائل عبادات و دوری جستن از مسائل دنیوی و وارد شدن در اینها، نسبت به این مسئله خیلی مؤثر است، دور شدن از مشاهده و دیدن فیلم‌ها و عکس‌ها و تصویرها و تخیلات در این مسئله خیلی اثر مهمی دارد، چون در بعضی از اوقات انسان در اثر اینها، یک نوع تحریک مصنوعی و مجازی برای خودش ایجاد می‌کند، از این نقطه نظر می‌شود مطلب را به نحوی درمان کرد، اما اگر نه! این مسئله غریزی به نحوی باشد که به هیچ وجه زن نتواند این مسئله را در شوهر اشباع کند، آن وقت ممکن است این مسئله به صورت یک بیماری در مرد در به وجود بیاید و آن وقت مسئله فرق می‌کند.

علت عدم ازدواج مجدد پیامبر و امیرالمؤمنین در زمان حیات حضرت خدیجه و حضرت زهرا

سؤال: آیا این درست است که حضرت علی در زمانی که حضرت زهرا علیهماالسلام

جواب: البته زن دائم نگرفتند ولی کنیز چرا!

حضرت، کنیز گرفتند و در بعضی از موارد اتفاق افتاده است، لذا بنده عرض کردم که در همان موقع این قضیه، یک مسئله متداولی بوده است، اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات حضرت زهرا سلام الله علیها زن دیگری نگرفتند، حالا نه اینکه به خاطر وجود حضرت زهرا بوده، نه اینکه حضرت می خواستند و نگرفتند، می توانم عرض کنم که اصلاً به طور کلی امیرالمؤمنین در زمان حضرت زهرا از نظر روحی در وضعیتی بود که حتی اگر زن را می آوردند جلوی او، باز هم نمی خواستند، یعنی حالت نفسی امیرالمؤمنین در آن زمان در وضعیتی بود که با زمان امامت تفاوت داشت و اصلاً شاید بخواهم این طور بگویم که اصلاً حضرت زهرا هم برای امیرالمؤمنین زیاد بود، یعنی مسئله این طور نبود که مسئله غریزی بوده باشد، آن نحوه ارتباط بین امیرالمؤمنین و حضرت زهرا، اصلاً دیگر جایی را باقی نمی گذاشت که حتی امیرالمؤمنین فکرش را هم نکند ولو فکر صحیح. اما خود پیغمبر صلی الله علیه

و آله و سلّم هم این طور نبودند، البته پیغمبر هم تا زمان بعثت زن دیگری نگرفتند، فقط همان حضرت خدیجه سلام الله علیها بودند، یعنی آن ارتباط بین پیغمبر و حضرت خدیجه به نحوی بود که دیگر جایی را برای این قضیه باقی نمی گذاشت، نه اینکه به خاطر احترام حضرت خدیجه، پیامبر زن دیگری نگرفته باشند، چه بسا شاید حضرت خدیجه هم خودش پیشنهاد می کرد که چرا نمی روی زن بگیری؟! شاید من بتوانم این طور تعبیر بیاورم که پیامبر با آن اشتغال فکری و روحی و...، همان حضرت خدیجه، پیامبر را پر می کرد و دیگر با این نحوه اشتغال اگر قرار بود که ازدواج دیگری هم باشد، شاید بعثت دچار نقصان می شد، و از آن طرف شاید هم آن موقع نبوده و اصلاً پیش نیامده بود، آیا پیغمبر برود در خانه ها را بزند و بفرمایند که کیست که بیاید زن دوم و سوم من بشود؟ نه! و در آیه قرآن کریم هم که داریم که اگر زنی بیاید و خود را به پیغمبر عرضه بدارد، پیامبر می تواند با او ازدواج کند،

این آیه در مدینه نازل شد،^۱ خب در آن موقع زن‌ها می‌آمدند و تقاضا می‌کردند که بالأخره با پیغمبر باشند، به‌خاطر ایمانشان، طبعاً جهت ایمان بیشتر مورد نظر بود چون آن پیغمبری که در ۲۵ سالگی زن ۴۰ ساله را می‌گیرد، خب این شخص که زن را برای شهوت نمی‌گیرد، التفات کردید؟! اصلاً مسئله حضرت این نبوده و ممکن است که برای انسان در این مراحل سلوکی یک‌هم‌چنین مواضعی پیش بیاید که آن حال را ادراک کند، ادراک کند که چطور در بعضی از اوقات انسان اصلاً نمی‌تواند به این مسئله

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۰: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي آتَتْ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَلَّتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَأُمَّرَاءَهُنَّ مَوْلًى مِنْهُ إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ آلِ مَوْلًى مِمَّنْ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَىٰهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لَكَ لَا يَكُونُ عَلَىٰكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

ترجمه:

«ای پیامبر، ما همسرانت را برای حلال کردیم؛ چه آنها که حقشان (مهرشان) را داده‌ای و چه آنها که کنیز تو هستند و خدا به‌عنوان غنیمت نصیب کرده است، و نیز دختران عمو و دختران عمه و دختران دایی و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند، همه را برای حلال کردیم، و نیز زن مؤمن اگر خودش را به پیغمبر ببخشد و پیغمبر هم بخواهد با او ازدواج کند، تنها این نکاح بدون مهر برای تو است نه همه مؤمنین. ما می‌دانیم چه احکامی درباره همسران مؤمنین و کنیزهایشان واجب کرده‌ایم تا در این‌باره حرجی بر تو نباشد و خدا همواره آمرزنده رحیم است.» (محقق)

رغبت نشان بدهد، اصلاً نفس او نمی‌کشد، انگار
 اصلاً از این مرتبه بیرون آمده است. و یک‌هم‌چنین
 مطالبی برای انسان پیدا می‌شود، لعل اینکه رسول
 خدا در آن زمان به این نحو بوده، امیرالمؤمنین به
 یک‌هم‌چنین کیفیتی بوده است. اینکه نقل می‌کنند که
 امیرالمؤمنین به‌خاطر حضرت زهرا ازدواج
 نکرده‌اند، مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -
 یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را رد می‌کردند و این را متفی
 می‌دانستند.

ازدواج امیرالمؤمنین علیه‌السلام با کنیز در جنگ‌ها و...

سؤال: من شنیدم - حالا نمی‌دانم درست است یا نه؟! - وقتی که حضرت علی
 علیه‌السلام خواب بودند، کنیز سر حضرت علی را بلند می‌کنند و روی زانویشان می‌گذارند
 و حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها که این صحنه را می‌بینند خیلی ناراحت می‌شوند و...،
 می‌خواستم ببینم این قضیه صحت دارد؟

جواب: البته یک‌هم‌چنین مطلبی در روایت

هست^۱ اما آنچه من از خود مرحوم آقا - رضوان الله
 تعالی علیه - شنیدم این بود که این روایت را رد
 می‌کردند، در وقتی که داشتند با مرحوم پدر بزرگ ما
 - رحمه‌الله‌علیه - یعنی پدر والده، در مورد این روایت
 صحبت می‌کردند، مرحوم آقا این روایت را رد

^۱ . علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۳؛ مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۳،
 ص ۳۴۲.

کردند و عبارت ایشان این بود که: «**غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ** **كُفْرٌ**؛ غیرت زن در این موارد کفر است»^۱ و حضرت زهرا برخلاف شرع و دستوری که پدرش داده، نمی‌آیند این مسئله را انجام بدهند. اگر این روایت درست باشد ممکن است در آن موقع فرض کنید که یک بی‌توجهی به نظر حضرت زهرا رسیده و حضرت زهرا برگشته بودند به منزل پدرشان، و آن‌هم حتی امیرالمؤمنین بعد فرمودند که من اصلاً متوجه نشدم که شما در منزل آمدی. اگر این روایت درست باشد این سوء توجه و عدم توجه باعث شده که حضرت زهرا نسبت به این قضیه واکنش نشان داده باشند که این مسئله هم برطرف شده است. اما امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن وقتی که در منزل بودند فقط با حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها بودند نه با کسی دیگر. ولی در بعضی از غزوات، در بعضی از جنگ‌ها یا در بعضی از مواردی که امیرالمؤمنین رفتند، داریم که مثلاً کنیزی را در آنجا برای خود انتخاب کردند، در سال حجة الوداع، این قضیه اتفاق

^۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۹۱:

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ وَ غَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ**».

افتاده که در یمامه حضرت کنیزی را برای خود انتخاب کردند،^۱ البته مسائلی را که آنها انجام می‌دادند، این مسائل جنبه بشری نداشته و یک ارتباطات و مسائل دیگری در اینجا بوده است، من نمی‌خواهم کار امیرالمؤمنین را توجیه کنم، اصلاً به‌طور کلی این را یک سالک می‌فهمد که وقتی که یک شخص در آن حال سلوکی قرار می‌گیرد، اصلاً نسبت به این مسائل توجه ندارد.

مثلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ با یهود، در جنگ خیبر بعد از آنکه بر خیبر غلبه پیدا کردند، صفیه دختر آن رئیس قبیله یهود را که حیّ بن اخطب بود، او را به عقد خود درآوردند و با او ازدواج کردند،^۲ خب در این قضیه اصلاً مسئله غریزه در کار نبوده است. اصلاً در آن زمان، زن پیغمبر شدن شرافتی بود که مثلاً فلانی زن پیغمبر است! همان‌طور که گفتم که ابی‌بکر با آن ثروتی که داشته، دختر خودش را به عقد پیغمبر درآورده است،

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۳؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲. المغازی، ج ۲، ص ۷۰۷؛ الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۷۱.

دختری که دوازده سیزده ساله بوده است چطور زن
مردی شده که در آن زمان پنجاه و خرده‌ای سالشان
بوده است، پیامبر وقتی که به مدینه تشریف آوردند
پنجاه و خرده‌ای سالشان بود، و حتی این را به‌عنوان
افتخار در همه‌جا می‌گفت که من پدرزن پیغمبر
هستم! الآن سنی‌ها افتخار می‌کنند و می‌گویند که:
«**ابوبکر والدُ زوجِ النبی**؛ پدرزن پیغمبر است!» آن
زمان این قضیه یک افتخار بود، یعنی حتی اگر پیغمبر
هم نمی‌خواست، به‌خاطر مسائل اجتماعی به این
ازدواج تن درمی‌داد که حالا قبیله‌ای است، قبیلهٔ
مهمی است، این دختر هم پدرش کشته شده، و
به‌عنوان ترحم و الفت بین مسلمین و بین یهود، این
دختر را به ازدواج پیامبر درمی‌آوردند. و ما نظایر این
قضیه را در تاریخ هم سراغ داریم:

مثلاً فرض کنید که در زمان شاه عباس صفوی،
وقتی که شاه عباس می‌خواست ازدواج کند دو قبیلهٔ
مهم شیعه در ایران بود: یکی قبیلهٔ قزلباش، یکی هم
ظاهراً قبیلهٔ قراقزلو بود، و این دو قبیله دو قبیلهٔ مهم
شیعه بودند که در مقابل اهل تسنن می‌ایستادند،
گفتند که خب چه کار کنند؟ شاه عباس از کدام قبیله

زن بگیرد؟ اگر از این قبیله زن بگیرد خب به آن قبیله دیگر برمی خورد، از آن قبیله بگیرد این قبیله می گویند چرا؟ تصویب کردند که ایشان یک دفعه دوتا دختر از دوتا قبیله بگیرد، یکی از این قبیله انتخاب کردند و یکی هم از آن قبیله، بعد گفتند که حالا اگر عقد یکی را زودتر بخوانند، او به دیگری افتخار می کند و می گوید که من اول زن شاه عباس شدم! دو نفر عاقد نشستند و در یک آن هر دو گفتند: **أُنكِحْتُ ...**، که در یک آن دوتا دختر از دو قبیله قزلباش و قبیله قراقزلو به عقد شاه عباس دربیایند! التفات کردید؟! یعنی این مسئله خب گاهی اوقات جهات اجتماعی داشته، یعنی یک شاه مجبور است برای ازدواج خودش یک مرتبه دوتا زن بگیرد چون در غیر این صورت، قبایل در اینجا در تعارض و ... واقع می شوند. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم همین طور بوده است.

ولی در بعضی از سرایا که امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند، داریم که در آنجا کنیزی بود که حضرت آن کنیز را برای خودشان گرفتند که موجب

اعتراض یک عده هم شد و آنها این مسائل را حمل بر مسائل غریزی و... می کردند و پیش پیغمبر هم آمدند و گفتند: یا رسول الله ما رفتیم جنگ کردیم و علی این کنیز را برای خودش برداشته است! که حضرت ناراحت شدند و خیلی عصبانی شدند و فرمودند: «شما خیال می کنید که علی از طرف خودش این کار را انجام می دهد؟!»^۱ یعنی ائمه ما و بزرگان، همیشه با این مشکل مواجه بودند، با مسائلی که اجتماع و فهم عرفی از ادراک آنها عاجز بودند و اینها هم چاره ای نداشتند، خب چه بگویند؟! فرض کنید که می گویند: آقا این حرف ها چیست؟! رفتی زن گرفتی دیگر! خب در این صورت اینها اصلاً برای این مسئله دندان روی جگر می گذاشتند و چیزی نمی گفتند. یعنی این قضیه عادی نبود و نظایرش را ما در زمان سابق هم دیده بودیم که یک هم چنین مسائلی بوده و بسیاری از اینها - همان طور که عرض کردم - جنبه الهی داشته و آن جنبه باعث این قضیه شده بود نه مسائل غریزی.

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۳؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۳۰، با قدری اختلاف در مصادر.

سؤال: می‌خواستم ببینم که این مسئله حساسیت زنانگی در حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها هم بوده که می‌خواستند قلب علی علیه‌السلام فقط برای او باشد؟

جواب: نه، یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را مرحوم آقا

رد می‌کردند.

(مسئله سلوکی)

نحوه برخورد صحیح با مسئله ازدواج مجدد از طرف زوجین

مطلبی را که در اینجا نوشتند و این‌هم سؤال

بسیار خوبی است، این است که:

سؤال: اگر فرض کنید که یک سالکی در زندگی عائلی خودش به‌سر می‌برد و بعد به‌خاطر یک مسئله و مشکلی اقدام بر ازدواج می‌کند و این ازدواج هم به نظر خودش ضروری یا لازم است و قطعاً این قضیه در زندگی و عائله خودش اثر می‌گذارد، موجب سستی می‌شود، موجب کسالت می‌شود، موجب سردی و... می‌شود، آیا باید همان توجه به خدا و... را در پیش بگیرد و به این مسئله توجه نکند یا اینکه نه، برود نسبت به این قضیه اقدام کند؟

جواب: ببینید! افراد در ارتباط با این مسئله

متفاوت هستند و همه یک قسم نیستند، یکی ممکن

است بگوید که من نسبت به این قضیه صبر می‌کنم

و اقدام بر ازدواج نمی‌کنم و می‌تواند خودش را به

یک‌هم‌چنین وضعی نگه دارد، خب این شخص در

این صورت چه بهتر که این کار را انجام بدهد و اثری

هم نسبت به خانواده او پیدا نشود، یک وقت هم این

قضیه به‌عنوان یک معطله برای او درمی‌آید، منظور

بنده این بود، یعنی یک بیماری که فرض کنید که

روی کارش اثر می‌گذارد، در فکرش اثر می‌گذارد،

نماز که می‌خواند در نمازش می‌آید، می‌خواهد ذکر

بگوید، این قضیه در ذکرش می‌آید، و به‌طور کلی این

قضیه باعث یک نوع اشتغال فکری می‌شود که دائماً اعصاب این شخص را مورد تهاجم قرار می‌دهد، اینجا مورد نظر بنده است، در این گونه مسائل خب در اینجا ما نمی‌توانیم منع کنیم و بگوییم که حتماً دندان روی جگر بگذار و خودت را به‌عنوان یک دارو، محروم کن و به هر جا که می‌خواهی بررسی بررسی! نه! من نمی‌توانم، یعنی با توجه به اختیارات و با توجه به اجازه‌ای که شرع داده است، در این صورت من برخلاف شرع نمی‌توانم منع کنم، در صورتی که یک ابتلا پیش بیاید من نمی‌توانم شخص را منع کنم، چون در بعضی از اوقات همان‌طوری که گفتیم مسئله به‌عنوان یک مسئله مجازی است، یعنی به‌واسطه ارتباطات، حرف‌ها، تحریک‌های مصنوعی و مجازی ممکن است یک‌هم‌چنین مسئله‌ای برای انسان پیدا بشود، خب این دوا دارد، دوایش این است که انسان از مشاهده بعضی از صور خودداری کند، مطالعه نکند، خواندن رمان‌ها و داستان‌ها، تمام اینها در روایات انسان اثر سوء دارد، یا مشاهده بعضی از صور و... این خواست‌ها و طلب‌های مجازی را در انسان به‌وجود می‌آورد که اصل این قضیه اصلاً غلط

است و اصل این قضیه اصلاً خلاف سلوک است، چه برسد به اینکه تبعاتش موجب این قضیه بشود، ولی یک وقت نه! به طور کلی یک فرد اصلاً غریزاً این طور است، چنانچه نتواند به وسیله‌ای این راه اعتدال را در پیش بگیرد، در این صورت او را هم نمی‌توان منع کرد، منتها راهش این نیست که جار و جنجال راه بیندازد، اگر می‌تواند بدون سر و صدا این کار را انجام بدهد، خب چرا انجام ندهد؟ اگر می‌شود به نحوی انجام بدهد که مثلاً عیال او مطلع نشود، زندگی او سرد نشود، همان علاقه، همان ارتباط باشد، در این صورت نسبت به این شخص نمی‌توان منع کرد. اما اگر بتواند به نحوی - همان طوری که عرض کردم - این مسئله را در خودش تعدیل و تقلیل کند که مشکلی پیش نیاید، طبعاً رجحان با آن طرف مطلب است.

لزوم پاسخگویی مرد و زن فقط درقبال خدا نه درقبال جامعه و...

سؤال: یک سؤال در اینجا می‌ماند که ما زن‌ها وظایفمان درقبال جامعه چیست؟

جواب: خب این سؤال شد دیگر، عرض کردم

دیگر، ببینید! زن درقبال خدا فقط باید پاسخگو

باشد، همان طوری که مرد هم درقبال خدا پاسخگو

است، زن باید این مسئله را احساس کند که آیا واقعاً شوهر او احتیاج به زن دارد یا ندارد؟ اگر احتیاج به زن دارد چرا خودش اقدام نکند؟ در سابق بعضی از زن‌ها خودشان می‌رفتند و برای شوهرشان دختر یا زن می‌آوردند که شوهرشان با آنها ازدواج کند، چون می‌دیدند که شوهر نیاز دارد، بدون اینکه اصلاً از محبت آنها به شوهر کم شود و بدون اینکه اصلاً از محبت شوهر به آنها کم شود، یعنی این مطلب را به‌عنوان یک مسئله عادی می‌دیدند، همان‌طور که حالا وقتی که غذا درست می‌کند، چطور امکانات را فراهم می‌کند؟ این‌هم همین‌طور، به این نحو انجام می‌دادند، همیشه زن باید خود را در ارتباط با خدا در زندگی درگیر کند، یعنی بداند که این شب و روز بالأخره می‌گذرد، این ماه می‌رود و ماه دیگر می‌آید، این زندگی بالأخره یک روزی به پایان می‌رسد، آن‌وقت اگر چنانچه می‌توانست در این راستا در همان مسیری که پیغمبر و شرع دستور داده، در آن مسیر حرکت بکند و نکند، روز قیامت باید جواب بدهد، یعنی این مسئله است، این مسئله ارتباط بین خود و بین خدا در محیط عائله او است، اما اینکه

اجتماع چه برخوردی با او می‌کند؟ اجتماع کیست؟
اجتماع چه اجتماعی است؟! آیا واقعاً این اجتماعی
که ما الآن داریم اجتماع اسلامی است؟! در همین
شهر، در شهرها و جاهای دیگر، در طهران، خب
دیگر مسائل اظهر من الشمس است و همه نسبت به
اینها اطلاع دارند دیگر، همه کار کردن جایز است اما
همین که اسم ازدواج موقت می‌آید هزارتا لعن و
نفرین و این حرف‌ها نسبت به صاحبش نثار می‌شود!
حالا همین شخص اگر برود زنا بکند زنش هیچ
نمی‌گوید! خب اینکه دیگر بدتر است! خب ازدواج
موقت همین است دیگر، فرقی نکرد، متنها آن شرعی
بود و تازه برایش ثواب هم می‌نویسند، این حرام
است و او را به جهنم هم می‌برند. اگر زنا بکند، زن
اجازه می‌دهد ولی اگر بگویند که رفته زن دیگری
به‌نحو شرعی و موقت گرفته، در این صورت با
اعتراض و... مواجه می‌شود! اینها دیگر مسائلی
است که خب انسان باید آنها را ارزیابی کند.

این مطالبی که خدمتان عرض شد فقط برای
رفعه شبهه‌ای بود که در این زمان‌های اخیر خیلی من

مورد سؤال در این قضیه قرار می‌گرفتم و به نظر می‌رسید که نظر من نسبت به ازدواج مجدد یا موقت، نظر منفی است و من فقط خواستم که این شبهه را برطرف کنم و صریحاً نظر خود را از نقطه نظر شرعی و سلوکی بیان کنم، اما اینکه حالا رفقا و دوستان چه تصمیمی می‌گیرند، این هیچ ارتباطی به شخص بنده ندارد، حتی در بسیاری از موارد من خودم نهی می‌کنم، یعنی خود شخص بنده آن شخص را نهی می‌کنم و می‌گویم که شما برای چه این کار را انجام می‌دهید و چه نیازی دارید؟! و خب افرادی هم هستند که مراجعه می‌کنند و ما با آنها در ارتباط هستیم، چه زن و چه مرد، خب طبعاً انسان که نمی‌تواند خودش را از مسائل تکوینی دور نگه دارد، بالأخره واقعیات، واقعیات است، خیلی صریحاً من خدمت شما عرض کنم که بسیاری از مخدرات، اینها وقتی که به من مراجعه می‌کنند تقاضای شوهر دارند، واقعاً می‌گویند که ما شوهر می‌خواهیم و همین‌طور بعضی از مردها، اینها مشکلاتی را مطرح می‌کنند که خب من می‌مانم که چه بگویم؟! وقتی که شخص می‌گوید من مشکل دارم، آیا من می‌توانم به او بگویم

که نه، اقدام نکن؟! خب این شارع یک هم چنین حقی را به من نداده است، خدا و پیغمبر این حق را به من نداده‌اند، بنده که نمی‌توانم بر خلاف مسیر شرع این مطلب را بیان بکنم. از یک طرف هم بالأخره مطلب، مشکل است و آسان نیست و هر قضیه‌ای که اتفاق بیفتد، بالأخره یک طرف قضیه ممکن است که برای او ناراحتی پیدا بشود. حتی‌الامکان آنچه به نظر می‌رسد به نحوی است که از این ناملازمات کم بشود و از تنش‌ها کاسته بشود و مسئله به صورت معقول و منطقی دربیاید، این آن چیزی است که به نظر بنده می‌رسد.

اما خود شخص بنده نسبت به این قضیه به افراد و رفقا، نه پیشنهادی دارم که اقدام بکنند یا اقدام نکنند، این مسئله دیگر مربوط به خودشان و وضعیت خودشان و ارتباطات خودشان با زن و عائله خودشان است، این قضیه از قضایای شخصی است و ارتباطی به شخص بنده ندارد، فقط آنچه را من در این مجلس خواستم که به نحو صریح به عرض رفقا و دوستان برسانم این است که چنانچه این مسائل

بخواهد در تحت مسائل غریزی واقع بشود و فقط
بخواهد استفاده شهوانی و تنوع از این مسئله بشود،
این قطعاً با سلوک منافات دارد و منهی است، اما اگر
این مسئله بخواهد به نحو عقلایی و منطقی و خدایی
در اینجا مطرح بشود، آن دیگر خود شخص می داند
که تا چه حد می تواند از عهده این کار بریاید.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ